صورتبندی جامعه شناختی تئوری کاریزمای وبر

مجید فولادیان[[1]](#footnote-1)

چکیده:

در این نوشته سعی خواهد شد نظریات و نکات مختلف وبر در بررسی پدیدۀ کاریزما مورد بررسی قرار گیرد و شکاف‌های مفهومی و نظری آن مشخص شود، سپس رویکرد تئوریک مقاله صورت‌بندی شود و براساس آن مفهوم سلطه کاریزماتیک با رویکرد جامعه شناسانه تبیین و تعریف گردد. برای این مهم ابتدا به بررسی چرایی وجود ابهامات نظری در تئوری کاریزمای وبر پرداخته شده است. سپس بر اساس آراء وبر و شارحین اصلی او سعی شده است دو رویکرد اصلی به مسئله کاریزما به صورتی منسجم برساخت شود. رویکرد اول آنهايي كه بيشتر به صفات و ويژگي‏هاي فردي پرداخته‏اند و سعي كرده‏اند دلايل ظهور كاريزما را در فرد صاحب‌كاريزما بجويند؛ و رویکرد دوم آنهايي كه بيشتر بر دريافت‏هاي پيروان و پاسخ نگرشي و رفتاري آنها به كاريزما و همچنين شرايط عيني و ذهني شكل‏گيري كاريزما پرداخته‏اند. در انتها مشخص شده است که رویکرد پیرو محور، رویکردی جامعه شناختی و قابل بررسی تجربی است. در این رویکرد اساس بحث بر تلقی پیروان از رهبر کاریزمایی قرار دارد و اعتبار کاریزما ناشی از تایید و قبول پیروان است. همچنین پیروان در شرایط خاصی از نظر روحی و روانی به دنبال منجی و کاریزما هستند که وضعیت روحی خود ناشی از شرایط بحرانی اجتماعی است. بنابراین تغییرات، بحرانهای اجتماعی و تحولات ساختاری اجتماعی و نهادهای ناشی از آن، زمینه و علت اصلی ظهور رهبران کاریزماتیک قلمداد مي‏شود.

کلمات کلیدی: سلطه کاریزمایی، رهبری کاریزمایی، بحران، رویکرد رهبر محور، رویکرد پیرو محور

**طرح مسئله**

کاریزما از جمله مفاهیمی است که به دلیل غنای مفهومی (شاید هم ابهام مفهومی) در حوزه­ها و سطوح گوناگون استفاده می­شود. برای نمونه، بسیاری یک سوپراستار سینما یا موسیقی را دارای وجوه کاریزمایی می‏دانند (اسچیفر، 1983؛ لیندهولم، 1990؛ آبرباچ، 1996). برخی دیگر، از مفهوم کاریزما در سطوح میانی، مانند سازمان‌ها، استفاده می­کنند. به این معنا، برخی مدیران را دارای کاریزما می­دانند و اساساً از مدیریت کاریزماتیک در سازمان بحث می­کنند (برایمن، 1992؛ بیرو، 1999؛ خورانا، 2002 فیلن و استاو، 2004). گروهی دیگر کاریزما را در عالم سیاست مورد بررسی قرار می‏دهند و رهبران سیاسی را دارای این ویژگی می­بینند (فردریک، 1961؛ ویلنر، 1984؛ هوس و اسپانگر، 1990؛ مدسن و اسنوا، 1991). دیگرانی نیز از کاریزمای مذهبی سخن می­گویند و این ویژگی را مربوط به اشخاص مذهبی خاص می‏دانند (سلیگمن، 1990؛ پببودی، 1991؛ کیرک، 1995 ). گروهی مانند وبر با نگاهی صوری کاریزما را به گونه‏ای طرح می­کنند که تمام این استعمال­ها، در تمام سطوح از آن مراد می­شود (وبر، 1947؛ ممسن، 1989؛ وبر، 1382؛ بندیکس، 1383). هر چند تعریف صوری وبر از کاریزما باعث غنای مفهومی و همچنین کارایی بسیار آن شده است، اما همین گستردگی، مخصوصاً در سطح تحلیل، دشواری­ها و ابهاماتی را به وجود می­آورد. اما ریشه این ابهامات و برداشتهای متناقض در کجاست؟ چرا و چگونه این ابهامات به لحاظ تئوریک در حوزه مفهومی کاریزما پدیدار شده اند؟ چگونه می توان این ابهامات تئوریک را کاهش داد؟

وبر اقتدار کاریزماتیک را به عنوان یک تیپ ایده آل اقتدار در کنار دو تیپ دیگر (اقتدار سنتی و سلطۀ عقلانی قانونی) مطرح کرده است. منظور از تیپ ایده آل نزد وبر عبارت است از یک تجسم مفهومی و برآمده از یک کل تاریخی منفرد از طریق عقلانی کردن یوتوپیایی و تشدید یک سویه صفات ویژه و اصیل، به منظور دادن معنایی صریح و منسجم به آنچه که در تجربه خالصاً وجودی ما مبهم و آشفته می‌نماید. بنابراین تیپ اقتدار کاریزماتیک دارای ویژگی‏ها و شاخصهایی است که وبر با پررنگ کردن و تاکید یکسویه بر آنها، آن را از دو تیپ دیگر اقتدار متمایز مي‏کند. اما از آنجایی که وبر در بسیاری از مواقع بر روش‌شناسی خودش در عمل چندان وفادار نمي‏ماند(ترنر، 1379: 47). در این باب نیز هنگام بحث از اقتدار کاریزماتیک یک خط سیر مشخص را در بحث پیش نمي‏برد بلکه نکات مهم و گوناگون و البته درخشانی را در باب اقتدار کاریزماتیک مطرح مي‏کند. نکاتی که بعضاً تا مرز تناقض با یکدیگر متفاوتند. بیشتر این تناقضات نیز درباب چگونگی پیدایش و ایجاد این نوع اقتدار است.

بررسی ما نشان می‌دهد که این امر ناشی از دو مسئله است. اولا: بحث کاریزما و اقتدار کاریزماتیک اساساً بحثی پیچیده و چند بعدی است. همین امر باعث شده است که تعریفی دقیق و فراگیر از این بحث در میان محققان این حوزه ارائه نشود. این امر ناشی از 1- ذات مفهوم کاریزماست و 2- ناشی از تاریچه استعمال این مفهوم در تحقیقات و آثار گوناگون. در باب ذات مفهوم کاریزما باید به این نکته توجه داشت که میان اقتدار کاریزماتیک و رهبری کاریزماتیک تفاوت وجود دارد. وبر مفهوم كاريزما را در دو زمینة كاملاً متفاوت و در حقيقت متضاد با یکدیگر مورد بحث قرار داده است. كاريزما از یک وجه، معرف نوعي اقتدار است كه در مقابل دو شكل ديگر اقتدار یعنی اقتدار سنتي و اقتدار قانوني قرار مي‏گيرد. از اين حيث، كاريزما، مبنايِ گونه اي از نظم اجتماعي است، اما كاريزما همچنين معرف گونه اي از رهبري نيز هست كه در مقابل اشكال ديگر رهبري قرار مي‏گيرد. از اين جهت، كاريزما به شکل یک عامل، در صحنة تغييرات و تحولات اجتماعي، ظاهر مي‌شود. اين زمينه هاي متضاد ظهور يا عمل كاريزما، منشاء ابهامات و مباحث متعددي گرديده است. حل و فصلِ اين ابهامات و به طور مشخص درك رابطة اين دو شكل از ظهور و بروز كاريزما، پيش شرط ضروريِ فهمِ درست و دقيقِ نظرية وبر است.

رهبر کاریزماتیک شخصی است که به طور کاریزمایی اِعمال اقتدار مي‏کند. در واقع کاریزما در اقتدار کاریزماتیک حُکم پادشاه در اقتدار سنتی یا رییس‌جمهور در اقتدار عقلانی قانونی را دارد. اما از آنجایی که جنس اقتدار کاریزماتیک عاطفی است و نوع رابطه پیروان با رهبر شخصی است، گاهی کاریزما و اقتدار کاریزماتیک به جای یکدیگر به کار رفته است: «كاريزما نه تنها ويژگي شخصي است، بلكه «سازمان اقتدار» آن نيز كاملاً تابع پيوندهايِ شخصي شخصيتِ كاريزمايي با بيرون اوست، البته اگر بتوان از اين وضع با تعبير سازمان سخن گفت» (وبر، 1968: 119). این امر به خاطر درهم پیچیدگی نوع شخصی اعمال‌کننده این اقتدار با جنس خود اقتدار است. این درهم پیچیدگی به این دلیل است که وجود اقتدار کاریزماتیک صرفا وابسته به وجود رهبر کاریزماتیک است. به عبارت دیگر، رهبر کاریزماتیک خودش هنجار خودش است. کلام رهبر جای حق و تکلیف را مي‏گیرد و نیز خود دلیل اطاعت مي‏گردد. بنابراین با مرگ رهبر کاریزماتیک این نوع از اقتدار نیز رو به افول مي‏رود. اما در اقتدار عقلانی و سنتی چون اقتدار‏ها پایدار و مداومند، با مرگ یک حاکم، حاکمی دیگر جای او را مي‏گیرد. البته بد فهمی دیگر، ناشی از همنامی اقتدار کاریزماتیک و رهبری کاریزماتیک به عنوان حاکم است. شاید اگر اسم حاکم و فرمانروا در این نوع اقتدار«کاریزما» نبود این خلط مفهومی کمتر روی مي‏داد.

اما در باب تاریخچه استعمال این مفهوم در حوزه‌های مطالعاتی گوناگون (مانند دین‌شناسی، مطالعات در باب سیاست، مطالعات در باب سازمانها و...) محققان مختلف برداشتهای متفاوتی از این مفهوم داشته اند. بنابراین مشکلی که به پیروان وبر مربوط می‌شود، این است که آن‌ها مفهوم کاریزما را در موارد بسیار به قدری بسط داده‏اند که تمایزاتی که بین مصادیق این مفهوم وجود دارد از بین رفته است (اشلینگر، 1960؛ راتنام، 1964؛ ویلنر، 1965؛ روث، 1979). نظریه‌پردازان بعدی، برچسب کاریزما را برای نقش‌ها، سازمان ها، نمادها و مکان‌های جغرافیایی بکار برده‌اند. در حالی که سعی می‌کنند این پدیده را با استفاده از مفهوم «کاریزما» مشخص کنند، به‌هیچ وجه مشخص نیست که آیا استفاده از این اصطلاح اصلاً نتیجه‌ای در بر دارد یا نه. کاملاً آشکار است که استفاده‌ی کلی از یک مفهوم کلیدی آن را بی‌ارزش و بی‌بها می‌کند. این عبارت از گریتز نقل به مضمون شده است: مفهوم‌سازی گسترده‌ی کاریزما آشکارا چیزهایی که همگن به‌نظر می‌رسند را ناهمگن می‌کند (گریتز، 1983:28). این رویکرد مورد نقد جوزف بنس‌من و میش ژیوانت نیز قرار گرفت؛ آن‌ها در نقد شیلز بر این عقیده بودند که «ایده‌ی کاریزما را تا چنان درجه‌ای بسط داده است که دارای اظهارات متفاوتی شده است و از مفهومی که مد نظر وبر از کاریزماست، متمایز است» (بنس من و ژیوانت، 1975). در واقع مفهومی که بتواند همه چیز را در بر بگیرد، هیچ چیزی را نشان نمي‏دهد.

ثانیاً وبر در باب کاریزما در آثارش به صورت پراکنده و نامنسجم صحبت کرده است. به گونه‏اي که باب برداشتهای مختلف از این مفهوم را در آثارش باز گذاشته است. البته این امر ناشی از ذهن ناآرام و درخشان وبر است. [[2]](#footnote-2) به قول فیلیپ اسمیت[[3]](#footnote-3) نوشته‌های وبر درباره‌ی کاریزما نوعاً وبری هستند. آن‌ها وسوسه‌آمیز، اغفال‌کننده، درخشان و تکه‌تکه هستند (اسمیت، 2000: 101). بسياري از نويسندگان و شارحين وبر به اين نكته اشاره كرده‏اند كه وبر تعريفی واضح از اقتدار كاريزماتيك ارائه نكرده است. و گاه نكات متناقض و دو پهلويي در باب كاريزما و اقتدار كاريزماتيك بیان کرده است (فریدلند، 1964؛ كان، 1991؛ مرولا و ديگران، 2004؛ بليگ و ديگران، 2005). اين ابهامات در بحث اقتدار كاريزماتيك باعث شده است برداشتهاي چندگانه‌اي از مفهوم كاريزما و ظهور و پیدایش آن صورت بگیرد.

در این مقاله از بعد تئوريك به کاریزما در مفهوم عام آن می‌پردازیم بر همين اساس، به نظر مي­رسد مشخص كردن ابعاد نظري و مفهومي كاريزما در این مقاله و تدوین یک رویکرد منسجم و قابل بررسی تجربی مي­تواند كمك مؤثري به دقيق­تر شدن مباحث در این حوزه نظری بکند. در این نوشته سعی خواهد شد نظریات و نکات مختلف وبر در بررسی پدیدۀ کاریزما مورد بررسی قرار گیرد و شکاف‌های مفهومی و نظری آن مشخص شود، سپس رویکرد تئوریک مقاله صورت‌بندی شود و براساس آن مفهوم سلطه کاریزماتیک با رویکرد جامعه شناسانه تبیین و تعریف گردد.

مطالعات ما نشان می‌دهد که براساس نوشته‏هاي وبر و برداشتهای متعددی که از آثار او صورت گرفته است، به طور کلی مي‏توان دو رویکرد کلان را در باب ظهور و پیدایش رهبران کاریزماتیک بازشناخت: 1- آنهايي كه بيشتر به صفات و ويژگي‏هاي فردي پرداخته‏اند و سعي كرده‏اند دلايل ظهور كاريزما را در فرد صاحب‌كاريزما بجويند؛ 2- آنهايي كه بيشتر بر دريافت‏هاي پيروان و پاسخ نگرشي و رفتاري آنها به كاريزما و همچنين شرايط عيني و ذهني شكل‏گيري كاريزما پرداخته‏اند. در ادامه بر این اساس به بررسی و تبیین این دو رویکرد خواهیم پرداخت و برساختی تیپیک از هر کدام از رویکردها صورتبندی خواهد شد و بر این اساس سعی می شود تا حد ممکن ابهامات تئوریک پدیده کاریزما کاهش یابد و ابعاد آن روشن شود.

**روش‌شناسی**

برای تعیین حیطۀ مفاهیم مذکور از دستگاه مفهومی وبر استفاده کرده‌ایم. هدف وبر در بحث اقتدار کاریزماتیک ساخت یک تیپ ایده آل بوده است و نه تبیین پدیده اقتدار و رهبران کاریزماتیک. لذا به صورت جسته و گریخته عللی را به عنوان عوامل ظهور و پیدایش رهبران کاریزماتیک مطرح کرده است. از آنجایی که ما در این مقاله به دنبال تبیین و کشف چرایی پدیده رهبری کاریزماتیک از طریق ایضاح مفهومی آن هستیم، مباحث وبر را در جهت نکاتی که در باب تبیین این پدیده گفته است، گسترش مي‏دهیم. در این مقاله سعی می شود بر اساس ظرفیتهای نظریه وبر در باب سلطه کاریزماتیک با رجوع به آثار اصلی و یا شارحان مهم وبر به این پرسشها پاسخ دهیم و تلاش کنیم در انتها برساختی جامعه شناختی بر اساس تیپ ایده آل[[4]](#footnote-4) وبری از تئوری کاریزمای وبر ارائه دهیم.

**رویکردهای گوناگون در باب پیدایش و ظهور رهبران کاریزماتیک**

با بررسی نظریات و تحقیقات در حوزه کاریزما مي‏توان دو رویکرد کلی را در مواجهه و تبیین پدیده رهبری و اقتدار کاریزماتیک تشخیص داد. رویکر اول که برخی از آن به الگوی رهبر محور یاد کرده‏اند و رویکرد دوم که تعبیر الگوی پیرو محور را در باب آن به کار مي‏برند[[5]](#footnote-5) (کُنگر و دیگران، 2000؛ جایاکودی، 2008: 834). در این قسمت به بررسی این دو رویکرد مي‏پردازیم و در انتها با اتکا به نتایج حاصل از این بررسی، موضع مقاله حاضر را مشخص خواهیم کرد.

**الف) رویکرد رهبر محور**

برخی از شارحان و محققان از منظر نقشی که وبر برای مردان بزرگ و از جمله خودش در تاریخ سازی قائل بود، به بررسی رهبری کاریزماتیک پرداخته‏اند (سیمون، 2006؛ ظاکارو، 2007 و اتلین، 2009). لذا تاریخ را حاصل نوعی منازعه میان شرایط و اقتضائات عینی از یک سو و اراده مردان بزرگ از سوی دیگر مي‏بینند. لذا اگر از این منظر نگاه کنیم، روند تحولات تاریخی، از مسیر خلق ارزشهای تازه و معانی نو توسط رهبران کاریزماتیک، در تقابل با ساختارهای سنتی و دیوانسالارانه مي‏گذرد.

 این متفکران برای نشان دادن ارجاعاتشان به وبر بیشتر به برخی از اظهارات او که مبتنی بر نقش و تاثیرگذاری رهبران در فرایندهای اجتماعی و تاریخی است، تاکید مي‏کنند و آنها را بسط مي‏دهند.

وبر در اقتصاد و جامعه در چند جا از کاریزما به عنوان «نیروی انقلابی و خلاق تاریخ نام مي‏برد (وبر، 1978). و جاذبه و کمالات رهبری کاریزماتیک را عامل موثری در ایجاد شور و شوق و تاثیر در جامعه فرض مي‏کند: «جاذبة کمالات رهبران کاریزماتیک بر معاصرانشان شدیداً تأثیر می‌گذارد. شوقی به وجود می‌آید، گروهی از پیروان تشکیل می‌شود و بسیاری از افراد از قیود اخلاقی زمان خود رها می‌شوند» (وبر، 1382: 62).

بندیکس نیز در راستای این مضمون وبر معتقد است «رهبر کاریزمایی همیشه یک فرد رادیکال است که روش ریشه‌دار دیرینه را به چالش می‌طلبد و در این جهت به «ریشه مسئله» می‌پردازد. او سلطة خود را بر انسان‌ به یمن صفاتی که برای دیگران دست‌نیافتنی است و با قواعد ناظر بر تفکر و کنش حاکم بر زندگی روزمره ناسازگار است، اعمال می‌کند. انسان‌ها خود را به چنین رهبری تسلیم می‌کنند، زیرا اعتقاد به مظاهر و تجلیاتی که اصالت او را تأیید می‌کنند، آن‌ها را جذب و از خود بیخود می‌کند» (بندیکس، 1382: 38).

همچنین وبر در جای دیگری در تعیین ماهیت اقتدار کاریزماتیک در مقابل اقتدار عقلانی و قانونی به این نتیجه مي‏رسد که: «اقتدار کاریزمائی اصیل فاقد قوانین و مقررات انتزاعی حقوقی و دادیابی رسمی است. قوانین «عینی» آن ناشی از تجربیات شخصی و از فیض آسمانی و قدرت خداگونة قهرمان است. اقتدار کاریزمائی، هر نوع قیود وابستگی به مقررات برونی را به نفع روحیة اصیل پیامبرگونه و قهرمانی رد می‌کند. بنابراین اقتدار کاریزمائی با یک حالت انقلابی و مقتدرانه ارزش‌ها را دگرگون می‌کند و هنجارهای سنتی یا عقلائی موجد را می‌شکند، بدین‌گونه که: «شنیده‌اید که گفته‌اند. . .، لیکن من به شما می‌گویم». (وبر، 1374: 401) پس هر پیامبر واقعی، مانند رهبر نظامی واقعی و هر رهبر واقعی دیگری، ابداع کننده و خواستار فرامین جدید است (همان: 400).

وبر اقتدار عقلانی- قانونی و اقتدار کاریزماتیک را دارای ویژگی‏هاي انقلابی مي‏دانست. اما بر این نظر بود که هر کدام از آنها با مکانیسمی متفاوت سبب تغییر و تحول در جامعه و اقتدار حاکم مي‏شوند: «نیروی انقلابی «عقلانیت»، از بیرون، با تغییر اوضاع، و تغییر نگرش افراد نسبت به امور، عمل میکند، یا این‌که به افراد روشنگری می‌دهد. کاریزما، از سوی دیگر، می‌تواند شامل یک تغییر جهت ذهنی یا درونی که حاصل مرارت، تضاد، و یا شور باشد، بشود. بنابراین می‌تواند به یک تغییر شدید در انگاره‌ها و جهتِ کنش‌ها و جهت‌گیری کاملاً جدید آن‌ها نسبت به مسائل و ساختارهای «دنیا» منجر شود» (همان: 402). بنابراین در رویکرد کاریزمامحور با تغييرات معنايي‌ای مواجهيم كه تحت تاثير آن، جهان اجتماعي به گونه اي متفاوت فهم می‌شود و مورد تعامل قرار مي‏گيرد. در حالي كه در تغييرات از بیرون که توسط اقتدار عقلانی قانونی اعمال می‌شود، با تغيير شرايط بيرونيِ كنش، افراد در تلاش براي انطباق با اين تحولات عيني – مادي، ملزم به ايجاد دگرگوني هاي فني در ابزارها، اهداف يا نوع پيوند ميان آنها هستند. در تغيير از درون، همراه با تحولِ معنايي، كنشگران تحت تاثير كاريزما به سمت تغيير و شکل دهیِ «شرايط اجتماعي و مادي، مطابق با ارادة انقلابي كاريزما» حركت مي‏كنند: «کاریزما زندگی درونی فرد را متحول می‌سازد. به این معنا کاریزما نیروی خلاقه عمده‌ای در تحول تاریخ به شمار می‌رود» (بشیریه، 1382 : 57). اگرچه وبر به این حقیقت واقف است که تحولات اجتماعی از نیروهای اجتماعی متعددی سرچشمه می‌گیرند، اما بر ظهور رهبران کاریزماتیک تأکید زیادی دارد. حرکت آن‌ها توأم با شور و شوق است، و در چنین وضعیت خارق‌العاده‌ای، موانع طبقاتی و منزلتی در مقابل احساسات جماعتی پرشور فرو می‌شکند. بنابراین، قهرمانان و پیامبران کاریزماتیک، نیروهای انقلابی واقعی تلقی می‌شوند.

همین اشارات وبر کافی است تا برخی شارحین او بر جنبه‏هاي رهبرمحور کاریزما تاکید کنند: «وبر کاریزما را نیروی شدیدا آشوبگری به حال تمام نظام‏هاي رسمی مي‏داند. کاریزما نیروی مشخصا خلاق نیروی انقلابی تاریخ است. جوامع سنتی در مقابل امواج شدید کاریزما به ویژه آسیب پذیر بوده اند. هرجا که مردم با شیوه‏هاي معمول عادات و سنت محفوظ نگاه داشته مي‏شدند، شخصیت کاریزمایی که ناگهان از غیب ظاهر مي‏شد مي‏توانست نظم کهنه را ویران کند» (پارکین، 1384: 125). اين تفسير با ديدي كه ممسن از نوع نگاه وبر به تاريخ و سير تحولي آن ارائه مي‏دهد، قرابت مشخصي دارد. مطابق نظر او براي وبر «محتواي بنيادين تحول تاريخي: «مبارزة جانشيني ميان انضباط و كاريزماي فردي» بود» (مومسن، 1974: 185). اين نوع قطب بندي تاريخي با توجه به اين كه وبر، آن چنان كه ممسن بر آن تاكيد دارد، نقطة آغاز تحول را كاريزما قرار مي‏دهد (همان: 184).

ویلیام لکی پا را از این فراتر مي‏گذارد و در نظریه کاریزمای خود عنوان مي‏کند که: «از زماني به زماني دیگر در تاريخ، انسان‏هايي برمي خيزند كه همان ارتباط نوابغ با شرايط فكري دورة خود را با شرايط اخلاقيِ عصر خويش دارند، آنها از پيش، معيارهايِ اخلاقيِ عصرِ بعدي را در انداخته و فهمي از فضايلِ غيرخودخواهانه، انسان دوستی و انکارِ نفس [و تمایلات نفسانی] پيش مي‏نهند كه هيچ ربطي به روح عصرشان ندارد [و به این ترتیب]، تكاليفي را تثبيت و انگيزه‏هايي را برای كنش طرح مي‏كند كه از نظر اكثر مردم، به طور كلی، خيالي به نظر مي‏آيد. با اين حال، جاذبة مغناطيسي کمالاتِ ] شخصيتیِ[ آنها، قوياً خلاف اين امر را به معاصرين شان گوشزد مي‏كند. شوري وجدآميز برپا مي‏شود، گروهي پيرو شكل مي‏گيرد و بسياري از افراد، از قید شرايط اخلاقيِ عصر خويش آزاد مي‏شوند» (به نقل از: گرث و میلز، 1948: 53).

بر این اساس حسین کچویان نیز در پی یافتن پاسخ به مساله چگونگی ایجاد نظم اجتماعی جامعه در آرا وبر به بحث کاریزما می‌پردازد: جايگاه حقيقي نيروهاي كاريزمايي، در درون شخصيت‏هايي قرار دارد كه قوّتِ روحي آنها طلبِ ناممكن را در قالبِ یک خواستِ ممكن، به هدف زندگيِ عصرشان بدل مي‏سازد. اين «ابَرانسان ها» يا «ابَرمردانِ» تاريخ، به اعتبار شخصيت استثنايي شان، اين امكان را دارند كه در تبعيت از شياطين و يا الهه هاي خود، آنها را به عنوان ارزش هاي غاييِ زندگي و به صورت ايده آل هايِ مردمان عصر خويش در آورده و در رويارويي با نظم موجود و ارزش هاي غايي يا خدايان آن، جامعه و تاريخ را در مسير تازه و نويي قرار دهند (کچویان، 1388). و با تاکید بر نقش افراد در تحولات جامعه ادامه مي‏دهد که: اين شكلِ دگرگوني تجربه و دروني كردن انديشه كه دقيقاً وابسته به ماهيت خالق افكار است، وجه تمايز تحول كاريزمايي است. به اين طريق، اساساً قديسي كاملا ًتازه و فاقد ريشه يا وجهي مشابه در تاريخ، با ويران سازيِ معناي قدسيِ گذشته، به همراه نظم آن، مبناي كنش تازه و شكل گيري نظم و اقتداری جايگزين مي‏شود. . . و بدین ترتیب كاريزما را به عنوان نيروي خلاقي كه از طريق گسست هايِ بنيادين، تاريخ را در فرايند عقلاني شدن به پيش مي‏برد، هم يك ضرورت و هم كليدي براي حلّ معماهاي عقلانيت است، مي‏داند (همان).

در جمع بندی این رویکرد مي‏توان گفت که مرد حادثه آفرين به یک دو راهي در مسير تاريخ برخورد مي‏كند، اما خود او به ايجاد دو راهي كمك مي‏كند. او احتمال موفقيت راه‏حلي را كه برگزيده است، با خصائل فوق‏العاده‏اي كه در كار تحقق دادن آن از خود نشان مي‏دهد، بيشتر مي‏سازد. حداقل كاري كه انجام مي‏دهد، اين است كه راهي را كه از كف مخالفان در آورده است، همواره كند و در اين كار، خصلت‏هاي رهبري استثنايي از خود نشان دهد. اين قهرمان به عنوان مرد حادثه آفرين است كه مهر شخصيت خود را بر تاريخ مي‏زند ـ مهري كه پس از محو شدن او از صحنه، هنوز مي‏توان آن را ديد» (هوگ ، 143:1357). بر این اساس در این رویکرد کاریزما نیروی خودبنیانی است که در زمانهایی نامشخص در تاریخ ظهور مي‏کند و بساط اقتدار مستقر را برهم مي‏ریزد و نظمی نو جایگزین آن مي‏نماید.

**نقد رویکرد رهبر محور**

هر چند نمي‏توان این معدود تاکیدات وبر در باب رهبر کاریزماتیک را نادیده گرفت اما اگر با بي‏طرفی به آثار وبر بنگریم ملاحظه مي‏شود که اولا در پس یا پیش هر کدام از این اشارات وبر جملاتی وجود دارد که که نشان مي‏دهد عنصر اصلی ذات کاریزما از نظر وبر نه شخص رهبر کاریزماتیک، بلکه قبول چنین شخصی از جانب پیروان است. بايد گفت كه چنين مي‌نمايد كه وبر در بادي امر، چهرة انقلابي و توانمندي به كاريزما مي‌دهد اما گام‌به‌گام و لحظه به لحظه دست و پايِ رهبر کاریزماتیک را بيش از پيش مي‌بندد. بدين ترتيب كاريزما كه در ابتدا مفهومی شالوده شكن و انقلابي به نظر مي‌آيد به دلايل متعدد در قالب سنتها، هنجارها و قوانين گرفتار مي‌آيد. چون وبر به صورت آشكار اين دلايل را دسته بندي نكرده است بنابراین در نگاه اول بحث وبر درباره‌ی کاریزما روشن نیست. زیرا از یک سو، به‌نظر می‌رسد او نظریه‌ی «مرد بزرگ» تاریخ را پیشنهاد می‌کند که در آن نظریه، تغییرات بزرگ با ظهور افراد منحصر به فرد «با موهبت» ایجاد می‌شود. این رویکرد اساساً روان‌شناختی است؛ زیرا مدعی ادعا دارد که شخصیت کاریزماتیک نیازی به اعتبار خارجی ندارد و بی‌توجه به گرایشات دیگران، خواستار اطاعت شدن است. از دیگر سو، وبر به‌وضوح نشان می‌دهد که تنها این "مرد بزرگ" نیست که "تاریخ‌ساز" است. اگر کاریزمای افراد منحصر به فرد، به‌لحاظ اجتماعی معتبر نباشد، ارزشی ندارد (فریدلند، 1964).

وبر چه در تعریف کاریزما[[6]](#footnote-6) و چه در موارد مختلف که درباره کاریزما بحث مي‏کند به این نکته اشاره مي‏کند که، ماهیت وجودی کاریزما ناشی از پذیرش پیروان است[[7]](#footnote-7). این مسئله به حدی در آثار وبر نمود دارد که ترنر مي‏گوید: با این‌که وبر مشخصاً کاریزما را پدیده‌ای نااستوار و خلاق می‌داند، اما در استفادة عملی از «کاریزما» به عنوان یک مفهوم، جنبة نوآوری جنبش‌های کاریزمایی را به حداقل می‌رساند. . . . نتیجه‌ی منطقی این‌گونه ملاحظات دربارة اندیشة کاریزما در جامعه‌شناسی وبر، این است که دیدگاه سنتی که کاریزما عنصر پویای نظریه‌ی تغییر اجتماعی وبر است و این‌که وبر مفهوم کاریزما را به منظور اثبات استقلال افکار و انگیزه‌ها در تغییر اجتماعی به کار گرفت، باید مورد سؤال واقع شود. برعکس به نظر می‌رسد تحلیل وبر دربارة کاریزما آموزه‌ای بدبینانه دربارة محدودیت‌های اجتماعی ـ اقتصادی است که اثر شدید اجتماعی افکار کاریزمایی و شور و شوق کاریزمایی را ناچیز می‌نماید (ترنر، 1379: 47).

اگر به رویکرد کلان و هستی شناسانه وبر نیز نگاه کنیم مي‏بینیم که او با هرگونه عنصر «فلسفی» یا «ماوراءالطبیعی» مخالف است بقول روث در مقدمه دین، قدرت و جامعه (1382): تعلق خاطر وبر به تفکر اثبات‌گرایانة غربی، در دیدگاه تحقیرآمیز او نسبت به هرگونه عنصر «فلسفی» یا «ماوراءالطبیعی» در علوم اجتماعی بصورت آشکاری پیداست (روث، 1382: 69).

به نظر مي‏رسد خود وبر نیز احتمال چنین برداشتی را از مفهوم کاریزما مي‏داد: این معنای بسیار مهم کاریزمای ناب با ادعاهای راحت‌طلبانة حاکمان فعلی در مورد «حق الهی پادشاهان» و مشیّت اسرارآمیز پروردگار و مسئول بودن شاه فقط و فقط در مقابل پروردگار در تعارض کامل قرار دارد. حاکم واقعاً کاریزماتیک در مقابل کسانی که بر آن‌ها حکومت می‌کند دقیقاً مسئول است (وبر، 1382: 282). مثلاً دراین گفتة «منگ‌سه» که صدای خلق «صدای خدا» است، مفهوم خاص زیر به چشم می‌خورد: به محض این‌‌که مردم پیشوا را قبول نکنند وی فردی عادی و ساده می‌شود (وبر، 1374:435). قدرت رهبر کاریزمائی تنها مبتنی بر شناسائی و قبول رسالت شخصی او از طرف رعایا و پیروان است. این پذیرش می‌تواند فعالانه و یا منفعلانه باشد، و منبع آن ایمان و تسلیم به قدرت فوق‌العاده و عجیب و بی‌نظیری است که در سنت و قانون بی‌سابقه بوده و به همین دلیل الهی به حساب می‌آید (همان، 436).

بحث دیگری که به نظر باعث برخی سوءتفاهمات شده است مربوط به ویژگی‏هاي فراانسانی و خارق العاده‏اي است که وبر به رهبران کاریزماتیک نسبت مي‏دهد. همین مسئله باعث شده است که برخی از نویسندگان با بسط و گسترش این مضمون وبری کاریزما را فردی خداگونه و قُدسی فرض کنند که از غیب پیامی نو برای جامعه به ارمغان آورده است.

البته همان گونه که ذکر شد چنین برداشتی با نگاه فلسفی وبر همخوانی ندارد و بسیاری از شارحین وبر به شفاف کردن این بحث پرداخته اند. در این باب پارسونز (1968) می‌گوید که از نظر وبر آن ویژگی‌هایی که افرادی را کاریزماتیک می‌کند «تفاوت آن‌ها با عموم» است، نه الوهیتشان. بنابراین، به‌نظر می‌رسد استفاده‌ی وبر از کلماتی مثل «فراطبیعی» و «فراانسانی» به‌معنای «تفاوت با عموم» بوده است، نه نشانی از الوهیت. روث (1975) به‌طور قطع از این استدلال حمایت می‌کند. از نظر وی، فوق‌العادگی برای اجتماعی کاریزماتیک اجتناب‌ناپذیر است؛ زیرا همین فوق‌العادگی است که اجتماع کاریزماتیک را از عموم جامعه متفاوت می‌کند. کُنگر و کانونگ (1987) توضیح می‌دهند که هرچند که تفاوت با عموم چیزی است که یک رهبر را کاریزماتیک می‌کند، این تفاوت باید در حدود «دامنه‌ی پذیرش» باشند و نباید «خیلی فراتر از هنجار» یا «خیلی متفاوت از نمونه‌ی اولیه» باشد.

هرچند فوق‌العادگی بعنوان «تفاوت با عموم»ی تفسیر شده است که در حدود «دامنه‌ی پذیرش» قرار دارد، مرز این تفاوت با عموم که همچنان در حدود دامنه‌ی پذیرش قرار دارد، در تعریف فوق‌العادگی اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. پاسخ به این مسئله را استیرر (1998) مطرح کرده است؛ وی ادعا می‌کند که خاستگاه کاریزما در رفتار «مرزی» ریشه دوانده است؛ رفتاری که «. . . به‌عنوان چیزی منحرف تجربه می‌شود؛ زیرا عاملش را به لبه یا خارج از گروه سوق می‌دهد.» بنابراین، کسی که فوق‌العاده و ورای انسانیت عادی تلقی می‌شود، ظاهراً در لبه‌ی انسانیت قرار گرفته است.

در نهایت، باید متذکر شد، آن‌چه متفاوت از عموم تلقی می‌شود کاملاً به بستری اجتماعی بستگی دارد که دینامیک‌های رهبری در آن رخ می‌دهند (جایاکودی، 2008: 839). در این بستر رهبری کاریزماتیک می‌تواند مکانیزم مشترکی تلقی شود که در آن پیروان به یک شخص کیفیاتی را اختصاص می‌دهند (مدسون و اسنو، 1991؛ میندل، 1993).

پیام کاریزما نیز نمي‏تواند امری قُدسی، ماوراطبیعی و خارج از سنت جامعه باشد. ترنر در تبیین این موضوع مي‏گوید: در واقع رهبر کاریزمایی ممکن است به سنت، و به عصر طلایی به عنوان معیاری برای انتقاد و تغییر زمان حاضر توسل جوید. چنین رهبر کاریزمایی خود را نه به عنوان ناقض سنت بلکه هم‌چون احیاگر گذشته‌ای مفقود می‌نگرد. (ترنر، 1379: 42). اگر پیام‌های کاریزمایی بر رؤیت‌ها و تجربه‌هایی از پدیده‌های مقدس مبتنی ‌باشند، پس این پیام‌ها بایستی در لفافی بیان شوند که قبلاً برای پیروانی که رهبران کاریزمایی را حمایت می‌کنند آشنا و قابل فهم باشند. بنابراین واژة «پیشرفت ـ غیرمنتظره» که عموماً با جنبش‌های کاریزمایی همراه شده باید تعبیری اغراق‌آمیز باشد. کاریزما باید بیشتر موضوعی هم‌چون تفسیر مجدد واقعیات و جهان‌بینی شناخته شده باشد (همان: 45).

در آخر مشکلۀ اصلی رویکرد رهبر محور، ناممکن کردن بررسی و تحقیق تجربی مخصوصا تحقیق جامعه شناسانه در باب پدیده کاریزما است. به قول مارک تواین، کاریزما چیزی است که خیلی درباره‌اش حرف زده شده ولی کاری در باره‌اش انجام نشده است. علی‌رغم مباحثه‌ی پارسونز مبنی بر اینکه «کاریزما یک واقعیت متافیزیکی نیست، بلکه کیفیتی مشهود و تجربی از انسان و چیزهای مرتبط با اعمال و گرایش‌های انسان است»، تحقیق‌های اندکی برای توضیح این کیفیت به‌ظاهر تجربی انجام شده است. (فریدلند، 1964)در حالی‌که وبر به‌وضوح بُعدی اجتماعی برای کاریزما نشان می‌دهد، همچنین نشانه‏هايي دارد مبنی بر اینکه کاریزما *ویژگی روانی فرد* است. پیروان وبر هم، چنین جهت‌گیری‌ای نسبت به کاریزما داشته‏اند ولی در کل تأکیدشان بر ایده‌ی تسلط شخصی بر موهبت‌های مشخص است. بنابراین جامعه‌شناسان نمی‌توانند به‌لحاظ تجربی با این مفهوم درگیر شوند؛ زیرا هرچند اخیراً علاقه به بررسی کاریزما رو به افزایش است، اما با توجه به غلبه رویکرد رهبر محور، بررسی کاریزما خارج از حوزه علاقه جامعه‌شناسی قرار مي‏گیرد[[8]](#footnote-8) (فریدلند، 1964).

در همین راستا نقدی که به لحاظ روش‌شناختی به رویکرد رهبرمحور وارد است، ارائۀ پاسخ‌ها و پرسش‌های دوری در این رویکرد است. دوری بودن این رویکرد ناشی از آن است که در این رویکرد کاریزما بودن یک رهبر علت کافی برای ظهور سلطۀ کاریزماتیک تلقی می‌شود. بدین گونه که گفته مي‏شود چه وقت اقتدار کاریزماتیک پدید مي‏آید؟ و پاسخ آن نیز این است که هر وقت رهبر کاریزماتیک ظهور کند. و یا چه وقت رهبر کاریزماتیک ظهور مي‏کند؟ هر وقت که شخصی کاریزماتیک با به عرصه گیتی بگذارد. این گونه گزاره‏ها دوری هستند و در نتیجه اخبار از جهان واقع نمی‌کنند و بنابراین ابطال‏ناپذیرند.

**ب) رویکرد پیرو محور**

اساس این رویکرد بر این اصل نهاده شده است که رهبری کاریزماتیک امری طبیعی و این جهانی است و با استفاده از متغیرهای خارج از رهبری کاریزماتیک قابل تبیین و بررسی است. این رویکرد چند سطحی است و طی آن متغیرهای مختلفی از سطوح فردی تا اجتماعی در آن به کار گرفته مي‏شوند تا بتوانند پدیده رهبری کاریزماتیک را شرح داده و تبیین کنند.

بنیان نظری در این رویکرد دیدگاههای وبر است. در اینجا سعی مي‏شود تا برخی ابعاد دیدگاه وبری بسط و گسترش یابند.

برای ورود به بحث رویکرد پیرو محور از تعریف وبر از کاریزما آغاز مي‏کنیم. وبر کاریزما را این گونه تعریف مي‏کند:

 واژه «کاریزما» برای خصوصیت ویژة شخصیت یک فرد که به خاطر این ویژگی از افراد عادی جدا انگاشته می‌شود، و به عنوان کسی‌که صاحب توانائی‌ها یا خصوصیات فوق طبیعی، فوق انسانی، یا حداقل استثنائی باشد، به کار می‌رود. این ویژگی‌ها بدان گونه‌اند که قابل دسترسی برای افراد عادی نیستند، بلکه منشأ آن‌ها الهی یا منحصر به فرد تلقی می‌شود، و بر این اساس فرد مورد نظر به عنوان رهبر تلقی می‌گردد. . . آن‌چه مهم است این است که فرد چگونه توسط آنهایی که در معرض اقتدار کاریزمائی هستند، یعنی «پیروان» و «شاگردان» ارزیابی می‌گردد (وبر، 1374: 397 )

بندیکس با توجه به دیدگاه وبری این تعریف را از رهبر کاریزماتیک ارائه مي‏کند:

رهبر کاریزماتیک انسانی است که از پیروانش می‌خواهد برای تحقق رسالتی که احساس می‌‌کند به اجرای آن فراخوانده شده است، از او اطاعت کنند. ادعای او در صورتی معتبر خواهد بود که اشخاصی را که می‌خواهد رهبری کند، رسالت وی را به رسمیت بشناسند و تا زمانی رهبر آن‌ها باقی می‌ماند که اعتبار خود و درستی رسالتش را در دید آن‌ها اثبات کند. در این مورد رسالت وی ممکن است پایان یابد و پیروانش او را ترک کنند. زیرا رهبر کاریزمایی اقتدار خود را فقط از نمایش قدرتش و اعتقاد مریدانش به این قدرت، صرف‌نظر از برداشتی که از قدرت به عمل می‌آید، به دست می‌آورد. (بندیکس، 1382: 329)

نکته مهم در این تعاریف مسئله اعتبار مشروعیت رهبری است. وبر در باب رهبری کاریزمایی بر این نظر است که کاریزمای شخصی رهبر هیچ اعتبار درونی ندارد بلکه بنیان این اعتبار بر پذیرش پیروان استوار است. هر چند این موضع وبر در تعریف او از کاریزما مستتر است ولی او به انحا گوناگون بر این نکته تاکید کرده است:

… تنها مبنای مشروعیت در اقتدار کاریزماتیک، کاریزمای شخصی است. و آن هم، تا وقتی که ثابت شده باقی بماند، یعنی تا زمانی‌که تأیید مریدان را دارد و می‌تواند آنها را راضی کند اما این تأیید تا زمانی بقا دارد که اعتقاد به رسالت کاریزمائی‌اش پابرجاست (وبر، 1374: 400) … این بدین‌ علت است که اعتبار اقتدار کاریزمائی کاملاً متکی به رسمیت یافتن نزد کسانی است که رعایای آن هستند (وبر، 1374 : همان).

و پس رهبری که مشروعیتش متکی بر کاریزمای شخصی است به لطف کسانی‌که از او پیروی می‌کنند رهبر می‌شود (وبر، 1374: همان).

و مهم این است که پیشوای «مرمن»ها و آن «قهرمانان» و «ساحران» در نظر پیروانشان دارای کاریزما بودند (وبر، 1374: 431)

و زیرا کاریزمای محض به جز «مشروعیتی» که ناشی از نیروی اوست منظور نیرویی است که مردم تصور می‌کند او دارد. و دائماً باید آزموده و ثابت گردد، مشروعیتی را صاحب نیست (وبر، 1374: 434).

همچنین وبر در مواردی که بحث از استدلال در باب اعتبار رهبر کاریزماتیک مي‏شود قاطعانه این اعتبار را به پذیرش پیروان نسبت مي‏دهد و نه به شخص رهبر:

کاریزما تنها تعیّن و قید و بند درونی را می‌شناسد. کاریزما کاری را برعهده می‌گیرد که برایش مناسب است و به دلیل همین رسالت در پی مرید و فرمانبردار است. موفقیت اوست که تعیین می‌کند آیا او قادر به یافتن مرید هست یا نه؟ اگر کسانی‌که رهبر کاریزماتیک احساس می‌‌کند رسالتش هدایت آن‌هاست او را نپذیرند، ادعای کاریزمایی او هیچ اعتباری نخواهد داشت. و اگر او را بپذیرند، اربابشان خواهد شد ـ تا زمانی‌که بداند این مقبولیت را چگونه با استفاده از «اثبات» شایستگی‌‌های خود حفظ کند، پذیرش او ادامه خواهد داشت. (وبر، 1382: 280)

و یا اقتدار رهبر کاریزماتیک و تداوم آن تنها در گرو این است که او توانایی خود را در عرصة مورد ادعایش به اثبات برساند. اگر او مدعی پیامبری است، باید معجزه داشته باشد، و اگر می‌خواهد سردار جنگی باشد باید دست به کارهای قهرمانانه بزند. اما قبل از هر چیز، رسالت الهی او باید در نظر کسانی به اثبات برسد که صادقانه خود را تسلیم او می‌کنند. (وبر، 1382: 282)

شارحین وبر نیز بر این برداشت صحه مي‏گذارند. ژولین فروند درباره اقتدار کاریزمایی بر پذیرش پیروان تاکید مي‏کند:« هر حاکمیت کاریزمایی ملازم خودسپاری توده مردم به شخص رهبر است که گمان مي‏کند برای انجام رسالتی دعوت شده است بنابراین مبنایش عاطفی است نه عقلانی، چراکه تمام نیروی یک چنین حاکمیتی در اعتماد، آن هم غالبا در اعتمادی بي‏چون و چرا متکی است. . . . اصولا رهبر کاریسمایی دست کم تازمانی که هوادارانش به او وفادارند و شمارشان درحال افزایش است، حدومرزی نمي‏شناسد، اما به مجرد اینکه در اعتقاد پیروانش نسبت به وی تردیدی پدید آید بنای اعتبارش یکباره فرو مي‏ریزد (فروند، 1383: 221). پارکین نیز از همین زاویه به اساس مشروعیت رهبر کاریزماتیک مي‏نگرد: شکست‏هاي مکرر به توهم‌زدایی و محو سریع پیروان رهبر کاریزمایی منتهی خواهد شد در واقع به دلایلی مي‏توان گفت که اقتدار کاریزمایی یگانه نوع خالص مشروعیت است. رهبر کاریزمایی هیچ نفوذی بر پیروان و مریدانش ندارد مگر (نفوذ به واسطه) ایمانی که آنان به میل خود نسبت به او دارند هنگامی که ایمان آنان نسبت به او از دست برود اقتدار او هم فی الفور زایل مي‏شود (پارکین، 1384: 121).

علاوه بر پارکین درباب خالص بودن مشروعیت در اقتدار کاریزماتیک گرث و میلز نیز عنوان مي‏کنند: وبر انواع گوناگونی از شخصیت‌های کاریزمایی مانند پیامبران، منجیان، قهرمانان و سلحشوران تمیز می‌دهد. در همه موارد اصل، اعتقادی است که پیروان به ویژگی خارق‌العاده شخص کاریزماتیک دارند. بدون پیروی دلبخواهانه و آزاد پیروان از رهبر کاریزمایی، کاریزمایی وجود نخواهد داشت (گرث و میلز، 1979: 295).

بنابراین وبر این ایده مهم را طرح کرده است که پیام‌های کاریزمایی برای آن‌که موفق شوند باید حاملان اجتماعی مناسب خود را بیابند و در نتیجه آموزة اصلی رهبر همسو با منافع اجتماعی ـ اقتصادی مسلط این حاملان تغییر شکل داده می‌شود (ترنر، 1379: 47). پس کاریزما در یک خلاء اجتماعی فعالیت نمی‌کند و اعتبار او حمایت اجتماعی پیروان را لازم دارد (همان: 56). بر این اساس مي‏توانیم مبنایی مناسب برای تحلیل جامعه شناسانۀ پدیده رهبری کاریزماتیک بنیان گذاریم. جک ساندرز نیز با بررسی آثار حوزه جامعه شناسی که درباره کاریزما انجام شده است به این نتیجه رسیده است که: «بسیاری از جامعه‌شناسان توضیح می‌دهند که یک رهبر کاریزماتیک نمی‌تواند تنها با تکیه بر خودش کاریزماتیک شود، این کاریزما تا حد زیادی بیش از آنکه به خود فرد وابسته باشد به شرایط و اراده‌ی پیروان بستگی دارد» (ساندرز، 2000: 25).

در جمعبندی مطالب طرح شده مي‏توان گفت که وبر و شارحانش بر این نکته تاکید داشته‏اند کاریزمای رهبران کاریزماتیک برخاسته از پذیرش آنها توسط پیروان است. بنابراین به قول شیفر«رهبران کاریزماتیک، در سطح بسیار قابل ملاحظه‌ای، مخلوق مردم هستند» (شیفر، 1974: 6).

حال مي‏توانیم با طرح این پرسش که در چه شرایطی پیروانی پدید مي‏آیند که خود را نیازمند رهبری کاریزماتیک مي‏بینند؟ یا تحت چه شرايطي، توده‏هاي مردم به دور يك رهبر گرد مي‏آيند، به او خصلت‏هاي كاريزمايي نسبت مي‏دهند و مشتاقانه از او اطاعت مي‏كنند؟ به سطحی دیگر از رویکرد پیرو محور وارد شویم. از اين نظر، كانون مطالعه بايد بر چگونگي و چرايي پذيرش کاریزما توسط پيروان متمركز شود. بنابراين، سؤال اصلي تحقيق، به جاي سؤال «چه كسي كاريزما مي‏شود؟»، بايد به سؤال «چگونه و تحت چه شرايطي، پيروان، كاريزما را باور مي‏كنند؟»، تبديل گردد. اگر بخواهيم اين سؤال را كامل‏تر و دقيق‏تر مطرح كنيم، بايد به اين سؤال بپردازيم كه «چرا و چگونه پاسخ كاريزمايي در پيروان برانگيخته مي‏شود؟» یا تحت چه شرایطی پیروان به دنبال کاریزما مي‏گردند؟، چون باور كردن كاريزما، همة قضيه نيست و پيرو، براي مشاركت در جنبش كاريزمايي، به چيزي بيشتر از صرف باور نياز دارد. اينكه چرا ناگهان گروهي از انسان‏ها، زندگي عادي و كنش روزمره را رها مي‏كنند و با شور و هيجان، حول يك رهبر، گرد مي‏آيند و با سرسپردگي، فرامين او را اطاعت مي‏كنند، پيچيده‏تر از آن است كه بتوان آن را فقط با عواملي نظير پذيرش صفات رهبر، تبيين كرد. بايد گفت كه اين عامل شناختي (پذيرش صفت رهبر توسط پيرو)، به عامل ديگري نياز دارد تا انرژي انگيزشي لازم را براي ايجاد حركت و فداكاري در پيروان تأمين كند. در توضيح علل چنين پاسخي بايد به سراغ متغيرهاي ميانجي ديگري نيز رفت كه مهمترين آن‏ها، وضعيت اجتماعي و هيجانات ناشي از آن مانند «شور، اميد و نااميدي» است (گیرتز، 1983؛ ویلنر، 1984؛ برایمن، 1992؛ هوگ، 1357؛ جلایی پور و فولادیان، 1387). معمولاً مهمترين وضعيت اجتماعي كه مي‏تواند اين هيجانات را ايجاد كند و باعث ظهور کاریزما شود، بحران‏هاي اجتماعی است (بارنس، 1978؛ اندریسن، 1998؛ وبر، 1382).

**شرایط اجتماعی ذی مدخل در ظهور رهبر و اقتدار کاریزماتیک**

 وبر اقتدار‌های قانونی و سنتی را ساختارهای ثابتی تلقی می‌کرد که نیازهای روزمرة اجتماع را تأمین می‌کنند (بندیکس، 1382: 38). سنت و دیوانسالاری، با زندگی روزمره سروکار داشته و چارچوب حلّ و فصلِ امور معيشتي هستند. اما كاريزما با بي ثباتي، عدم استمرار و پايداري مكان‏ها و زمان هاي نادر و خاصّ مشخص مي‏شود. برپاية همين ويژگي هاست كه اقتدار سنتي و ديوانسالارانه، علي رغم اختلافات زيادی که با یکدیگر دارند، در مقابل اقتدار کاریزمایی قرار مي‏گیرند (وبر، 1978: 276). كاريزما وابسته به آن شرايط بحراني‌ای است كه در آن سازوكارهايِ معمول، فاقد ارزش و بلاموضوع مي‏شوند، چنين شرايطي، ماهيتي گذرا دارد و با پايان آن، علل و عواملي كه ظهور آن را ممكن ساخته بود، از بين مي‏رود (همان: 1146). نكته اساسي در فهم ماهيت كاريزما در واقع در نسبت آن با امر عادي نهفته است. تمام آنچه به زندگي روزمره و تمشیت امور عادی تعلق دارد، بي‌ارتباط با كاريزماست (توماس، 1969:312). شرايط ظهور كاريزما به معناي دقيق آن، شرايطي غيرعادي است. شرايط غيرعادي، به معناي شرايطِ خطير و بحراني يا شرايطي است كه نظمِ معمول زندگي، نه مي‏تواند آن را چاره كند و نه مي‏تواند آن را تحمل كند. «رهبري كاريزمایي در معناي نوعي. . . هميشه ناشي از اوضاع غيرعادي، به ويژه سياسي و اقتصادي يا حالات روانيِ غيرعادي، به ويژه مذهبي يا هر دويِ آنها ناشي مي‏شود» (وبر، 1978: 1129). شرايطي مثل جنگ، قحطي، نزولِ بلايايِ سخت، فروپاشي نظم، پيدايي هرج و مرج و به طور کلی، هر اوضاع بحراني و تهديدكنندة كليّتِ جامعه، اضطراب، ترس شديد، فشارهاي روحی-رواني و كلاً «هيجانات جمعي اي ايجاد مي‏كند» كه تنها رهبريِ قهرمان گونه يا كاريزمايي مي‏تواند آن را چاره كند (وبر، 1968:1121). پیرسون و کلیر بحران را رویدادی تعریف می‌کنند که «احتمالی ضعیف و تأثیری شدید دارد، دوام‌پذیری سازمان را تهدید می‌کند و با ابهام علت و معلول و ابزارهای وضوح و دقت و همچنین این باور که تصمیمات باید زود اتخاذ شوند، تشخص می‌یابد (پیرسون و کلیر، 1998: 59).»

شمیر و هوول (1999) توضیح می‌دهند که موقعیت‌هایی که با ابهام و بحران مشخص می‌شوند، زمینی بارور برای رهبری کاریزماتیک ایجاد می‌کنند. موقعیت‌های بحرانی ادراکی از نامطمئن بودن و ابهام را در پیروان ایجاد می‌کنند و ارتقای بیشتری را برای رهبری قوی و قاطع ایجاد می‌کنند که اغلب با رهبران کاریزماتیک مرتبط است. مامفورت و دیگران (2007) توضیح می‌دهند که هم ادراک مردم از رهبران و هم تأثیر رهبر در عملکرد گروه در شرایط بحرانی نسبت به شرایط غیر بحرانی بیشتر می‌شود.

همان‌طور که وبر می‌گوید، دوره‌های بحرانی باعث خلق موقعیت رو به افزایشی برای ظهور رهبری کاریزماتیک مي‏شوند و تحقیقات بسیاری که برای بررسی تأثیرات بحران در روابط رهبری انجام شد، بحثی کامل از توالی رویدادهایی ارائه می‌دهد (فیلای، 1996؛ هانت، 1999؛ بلیگ و دیگران، 2004؛ هالورسون و دیگران، 2004) که بر رابطه‌ی میان بحران و کاریزما تأکید می‌کند. در مطالعه‏اي هم كه توسط مك گريگوري بارنس انجام شده است، معلوم گرديد كه چهارده رهبر از پانزده رهبر كاريزماي مورد بررسي، تأثير اساسي خود را در دوران بحران برجا گذاشته‏اند (بارنس، 1978). تحقیقات تجربی دیگری نیز این دورنمای نظری را حمایت می‌کنند. برای مثال، پدیده‌های مثل *فوجیموریز* در پرو و *چاوز* در ونزوئلا تمایل مردم به حمایت از ویژگی‌های کاریزماتیک در زمان بحران را نشان می‌دهد (رابرت، 1995؛ وی لند، 2003). حال سؤال اين است كه چه رابطه‏اي بين بحران و كاريزما وجود دارد؟

**رابطه بین بحران و کاریزما**

رابطه بین بحران و کاریزما را در چند بعد مي‏توان باز شناخت.

اول، همچنان كه اپتر و اندريان اشاره كرده‏اند، دوره‏هاي تحول سياسي و بحران، به رهبري مؤثر و قوي، فرصت ظهور و بروز می‌دهد. «تحت شرايط بي‏ثباتي، مانند گسترش اعتراض‏هاي مردمي، نهادهاي ضعيف و ابهام در هنجارهاي فرهنگي، رهبران سياسي داراي انگيزه‏هاي قوي، درك عالي و مهارت‏هاي سياسي، بزرگترين فرصت را براي انجام اقدامات قاطع و تعيين‏كننده پيدا مي‏كنند» (اندرین ، 98:1998). در نتيجه، «شدت بحراني كه پيش روي جامعه قرار دارد، نوع رهبريي را كه مي‏تواند به مؤثرترين شكلي، مسائل اجتماعي را حل كند، تعيين مي‏كند. . . در اوضاع آشوبناك كه مردم، ضرورت تحول ناگهاني در سيستم سياسي ـ اجتماعي را احساس مي‏كنند، رهبران كاريزمايي، مهمترين نقش را ايفا مي‏كنند» (همان). ترنر نیز در همین راستا اشاره مي‏کند که طی دوره‌های بحران اجتماعی که با تغییر اجتماعی سریع ایجاد می‌گردد، ممکن است انتظار یافتن شماری چهره‌های کاریزمایی را داشته باشیم که دارای پیام اجتماعی مشابه بوده، مدعی اقتداری یگانه باشند و از این‌رو بر سر مشتریان و پیروان، رقابت به وجود خواهد آمد (ترنر، 1379: 40).

پُست در توضیح مکانیسم چگونگی ظهور رهبران کاریزماتیک در دوران بحران مي‏گوید: در مواقع بحران، اشخاص بالغ و سالم از نظر روانی، گهگاه احساس غرق شدن می‌کنند و به رهبری قوی و بااعتماد به‌نفس احساس نیاز می‌کنند. اما وقتی این لحظه‌ی تاریخی می‌گذرد، این نیاز را هم با خود می‌برد. افراد کمی وینستون چرچیل را از معبد رهبران کاریزماتیک حذف کردند. حس اطمینانی که او منتقل می‌کرد، نقطه‌ی آغاز جدیدی برای بریتانیای کبیر و متحدان غربی‌اش در تاریک‌ترین ساعاتشان بود. در طول این بحران، مزیت‌های چرچیل تکریم شد و به‌صورت ایده‌آل در آمد. اما وقتی این بحران گذشت و نیاز به رهبری قوی فروکش کرد، مردم بریتانیا به‌سرعت دست از احترام گذاشتن به چرچیل برداشتند، بر روی اشتباهات مدیریتی‌اش تأکید کردند و او را از دفتر کارش اخراج کردند! (پُست، 1986)این مسئله نشان می‌دهد که روابط رهبر کاریزماتیک با پیرو، نه تنها نیازمند همخوانی رهبری خاص با پیرویی خاص که همچنین نیازمند شرایط اجتماعی و لحظه‌ی تاریخی خاصی است. وبر (1922) زمان آمادگی اجتماعی برای تغییر انقلابی و یک رهبری انقلابی کاریزماتیک را مواقع بحرانی و خطیر تعیین می‌کند. مثلا آیت‌الله خمینی در طول سال‌های تبعیدش در عراق و فرانسه، پیروان وفاداری پیدا کرد. شخصیت، شیوه‌ی رهبری و سخنوری‌اش در طول این سال‌ها ثابت بود. اما درست وقتی که شاه در رسیدن به انقلاب سفید، پیش از مرگش تعجیل کرد، جابه‌جایی اجتماعی کلانی ایجاد کرد و نظم اجتماعی را به هم زد، هم پیروان تشنه‌ی ایده‌آل و هم لحظه‌ی تاریخی خاص، هر دو وجود داشتند، بنابراین رابطه پیرو و رهبر کاریزماتیک شکوفه داد و رشد کرد. (پُست، 1986)

دوم، پس از ظهور و بروز بحران هاي وسيع اجتماعي و اقتصادي، نهادهاي مختلف اقتدار گذشته شروع به ضعيف شدن و حتی فروپاشي مي‏کنند. «بنابراین ممکن است بافت‌های مستحکم نهادین فرو بپاشند و شکل‌های معمولی زندگی برای مهار تنش فزاینده و فشارهای روحی و رنج و عذاب کارآیی خود را از دست بدهند (وبر، 1382: 61).» در پي اين فروپاشي نهادي با كاهش مشروعيت اقتدار هاي پايدار حاكم (چه عقلاني قانوني و چه سنتي)در جامعه مواجهه مي‏شويم. هر چقدر كه از ميزان اقتدار پايدار حاكم بر جامعه كاسته شود به همان ميزان شرايط و امكان ظهور رهبري و اقتدار كاريزماتيك فراهم مي‏شود. به زبان ديگر هر چقدر اقتدار مستقر در جامعه كاهش يابد، اقتدار كاريزماتيك جاي آن را مي‏گيرد و «شرایط برای ظهور رهبر کاریزماتیک فراهم مي‏شود (همان)». وبر در جامعه شناسی ادیان خود نیز بارها به این شرایط ساختاری مناسب برای پذیرش جاذبه‏هاي رهبر کاریزمایی اشاره کرده است (بندیکس، 1382: 37). ترنر (1379) نیز در تحلیل ظهور کاریزمای پیامبر به همین شرایط بحرانی و فروپاشی نهادی اشاره مي‏کند: پس از تضعیف اقتصاد ایران و روم و ناامنی تجارت در این مسیرها تجارت ساحلی از طریق مکه و یثرب اهمیت روزافزون یافت. این‌گونه سرازیر شدن ثروت به مکه باعث دگرگونی‌های اساسی در زندگی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آن شد. . . . در مکه، در زمان تولد حضرت محمد (ص)، «مروّة» به عنوان یک نهاد اخلاقی و همبستگی قبیله‌ای، دیگر از لحاظ اجتماعی تناسبی نداشت، اقتصاد مکه فردگرایی و انگیزة موفقیت را برانگیخته بود. . . کالاهای تجملی و فلزات قیمتی، ثروت شخصی را فزونی بخشید که در نتیجه جامعه متنوع‌تر و طبقاتی‌تر شد. . . قبیله که واحد اصلی زندگی اجتماعی بود، جای خود را به طایفه که ابزار کنترل اجتماعی بود داد، اما این واحد نیز به نوبة خود جا به روابط حامی و متبوع[[9]](#footnote-9) سپرد که به پیوندهای خویشاوندی کاری نداشت. . . تمایز مرتبت و مقام که در میان چادرنشینان چوپان چندان مهم نبود در مکه اهمیت عمده یافت. . . . تقسیم کار روزافزون و جهت‌گیری به سوی موفقیت، با سقوط اخلاق سنتی و فردگرایی مهاجم پیوند یافته، موقعیتی اجتماعی ایجاد نمود که تمامی اجزاء کلاسیک بی‌نظمی و هرج و مرج را با خود داشت. در پاسخ به هرج و مرج و فقدان هنجار در جامعه، جویندگان مذهبی پیدا شدند که در آرزوی ارزش‌های جدیدی بودند که پیوستگی را به زندگی اجتماعی و فردی بازگرداند (ترنر، 1372: 51-49).

از زاویه دیگری نیز مي‏توان به اهمیت ساختارها و نهادهای اجتماعی بر ظهور رهبران کاریزماتیک پی برد. به زعم وبر قوای انقلابی کاریزما با طلوع عقلانیت بوروکراتیک به مقدار زیادی کاهش مي‏یابد. سرنوشت کاریزما این است که با پیشرفت ساختارهای نهادی پایدار فروکش کند (مرولا و دیگران، 2007؛ بندیکس، 1382؛ پارکین، 1384). از سوی دیگر در جامعه‏اي در آن اقتدار عقلانی قانونی حاکم است و جامعه مدنی نیرومندی وجود دارد مردم عضو گروه‏ها و موسسات متفاوتی هستند. وجود این گروه‌ها و مؤسسات هم‌بستگی چند جانبه‌ای در میان مردم ایجاد می‌کند. درنتیجه وابستگی فرد به یک گروه یا بخش جامعه خنثی می‌شود و اعضای گروه‌ها به بدنه کلی جامعه پیوند داده می‌شوند. وابستگی به چندین گروه مانع پیدایش رهبران و اقتدار‏هاي کاریزمایی می‌گردد که در پی جلب کل وفاداری افراد هستند. درنتیجه هم‌بستگی‌های متقاطع وفاداری‏هاي فرد در جهات مختلف پخش می‌گردد و فرد دیگر احساس انزوا و تنهایی نمی‌کند. بقول پارکین : کاریزما ممکن است باز هم ازاین یا آن سازمان عقلانی به نحوی جزئی فوران کند یا در شکاف‏هاي مجموعه بوروکراتیک خود را نشان دهد ولی نامحتمل است که سراسر جامعه را واژگون سازد (پارکین، 1384: 125).

سوم، تحولات رواني و عاطفي ناشي از بحران، و تأثير آن بر پذيرش ايدئولوژي و پيام رهبر كاريزمايي بالقوه است. ويلنر معتقد است كه «فرمول شكل‏گيري كاريزماي سياسي، معمولاً با يك وضعيت استرس يا بحران شديد كه اغلب احساس محروميت‏هاي شديد مي‏شود، شروع مي‏گردد. چنين وضعيتي، تنش و نگراني را در مردم برمي‏انگيزاند. اگر مردم تصور كنند كه مقامات سياسي، توانايي يا ارادة برخورد با بحران يا حل آن را ندارند، از سيستم سياسي، بيگانه مي‏شوند و مستعد پذيرش و جاذبة سياسي يك رهبر نيرومند كه ممكن است به عنوان سمبل و وسيلة رهايي از تنش تلقي شود، مي‏گردند. ]در اين اوضاع، [ اگر رهبر و جنبشي پيدا شوند كه دكترين آن‏ها اميد را در مردم برانگيزاند، آن گاه مردم به آن‏ها با گرايش كاريزمايي، پاسخ مي‏دهند» (ویلنر، 43:1984). در واقع، بحرانْ ادراک کاریزما را به خود جذب می‌کند. وضعیت بحران احساسات نومیدی، بدبختی و اضطراب را بر می‌انگیزد که باعث می‌شود پیروان به رهبری رو کنند که نوید روزهای بهتر را می‌دهد. رهبران کاریزماتیک در زمان بحران رو می‌آیند، زیرا یک ناجی دیده می‌شوند و تصور می‌شود که توانایی منحصر به فردی برای حل موقعیت بحرانی دارند. در نهایت، برخورد یک بحران با ویژگی‌های رهبری ویژه به یک «پیمان کاریزماتیک» منتهی می‌شود که در آن اشخاصْ کاریزما را به رهبری نسبت می‌دهند که معتقدند می‌تواند احساسات مؤثری که بر اثر بحران از میان رفته بود را به آن‌ها بازگرداند (مرولا و دیگران2007) تاکر بیان می‌کند که «حالت اضطرار حاد» مردم را تحریک می‌کند تا یک شخص خاص را بعنوان ناجیشان از این مهلکه تصور کنند. این موقعیت باعث «درک رسالت» توسط شخص می‌شود (ویلسون و تاکر به نقل از ساندرز، 2000: 25).

پُست هم در این راستا مي‏گوید: وقتی کسی احساس می‌کند غرق شده و با ترس و شک محاصره شده است، اینکه بتوان قضاوت شخصی خود را به تعویق انداخت و باور خود را به رهبری کسی معطوف کرد که بااطمینان می‌گوید همه‌ی پاسخ‌ها را دارد، همه‌ی راه‌ها را می‌شناسد و کشیش مون یا کشیش جیم جونز، آدولف هیتلر یا آیت‌الله خمینی است، بسیار جذاب است (پُست، 1986: 685). او معتقد است جذابیت روانی این حالت‌ها برای افراد بحرانی و بیگانه شده که قصد دارند منبع شکست‌های خود را به خارج نسبت دهند –برای اشخاصی که کوت (1977، 1978) آن‌ها را اشخاص «تشنه‌ی ایده‌آل»ی توصیف می‌کند که از سر خودشیفتگی زخم خورده اند- طاقت‌فرساست. (پُست، همان) سپس پُست این پرسش را مطرح مي‏کند که: ویژگی‌های پیروان *تشنه‌ی ایده‌آل* چیست؟ یکی از دگرگونی‌های مخرب ممکن برای خودانگاره در طول دوران کودکی این است که شخص دائماً، به‌لحاظ روانی هراسان باشد و دائماً نیاز داشته باشد تا خود را به محافظی قدرتمند، بیرون از خودش، وصل کند. این افراد که خودشان را ناقص می‌دانند، تنها زمانی که در ارتباط با این شخص ایده‌آل هستند، خودشان را به او وصل می‌کنند و با او یکی می‌شوند، احساس کامل بودن می‌کنند. در دوران بحران در اثر بي‏هنجاری‏ها و فروپاشی‏هاي اجتماعی چنین احساس روانی در افراد ایجاد مي‏شود. رهبر کاریزماتیک از لحاظ روانی ناجی پیروان تشنه‌ی ایده‌آل هستند. رهبر کاریزماتیک با بر عهده گرفتن ابعاد قهرمانانه و نمایش آنچه پیروان آرزوی بودنش را دارند، آن‌ها را از مواجهه با بی‌کفایتی‌ها و از خودبیگانگی‌های‌شان باز می‌دارند. موفقیت رهبر به موفقیت پیرو تبدیل می‌شود و به عزت نفس او کمک می‌کند. تحقیق گالانتر درباره‌ی گروه‌های مذهبی کاریزماتیک این فرضیه‌ را تأیید می‌کند که اشخاصی که از سر خود شیفتگی زخم خورده‌اند، مجذوب روابط پیرو و رهبر کاریزماتیک می‌شوند (پُست، 1986: 684)**.** سپس پُست این دیدگاه خود را به سطح کلان جامعه پیوند مي‏زند و اظهار مي‏کند که:همان‌طور که یک شخص موقتاً نیازمند خودش را به ابژه‌ای ایده‌آل وصل می‌کند تا برای لحظاتی روانشناسی شخصیش را گسترش دهد، یک جامعه‌ی موقتاً نیازمند هم ممکن است برای داشتن لحظاتی در گسترش تاریخی‌اش، به یک ابژه‌ی ایده‌آل نیاز داشته باشد. و همان‌طور که ابژه‌ی ستایش شخصی، به محض اینکه ستایشگرانش به بلوغ روانی می‌رسند، از مقام ستایش شدن عزل می‌شود، رهبر ایده‌ال هم وقتی دیگر لحظه‌ی نیاز تاریخی می‌گذرد، برکنار می‌شود؛ ظهور و سقوط وینستون چرچیل، مدرکی برای این مدعاست (پُست، 1986: 686).

برخی نیز مانند جیمز دانتون (1973) برای پاسخ به این پرسش که چطور یک رابطه‌ی کاریزماتیک میان رهبر و پیروانش ایجاد می‌شود، به نظریه‌ی فروید رجوع می‌کنند و تبعیت پیرو از رهبر را ناشی از تعارض میان «اید، ایگو و سوپر ایگو» می‌دانند، «تعارضی که با تغییراتی اجتماعی‌ای که قدرت ایگو را محدود می‌کند، بدتر می‌شود» (دانتون، 1973: 222)، او ادعا می‌کند که پیروان از اضطراب یا «هویت ناقص»ی رنج می‌برند که با توسل به رهبری کاریزماتیک از بین می‌رود؛ رهبری که «در دوران فشار به چهره‌ای پدرانه تبدیل می‌شود که باید از او اطاعت کرد.» (همان: 223) او رجوعی به الگوهای کودکانه‌ی رفتار را دریافت که در آن پیروان مضطرب به حالت اقتدار‌پذیری در برابر پدر عقب می‌نشینند.

**جمعبندی و نتیجه گیری**

وبر اقتدار کاریزماتیک را به عنوان یک تیپ ایده آل اقتدار در کنار دو تیپ دیگر (اقتدار سنتی و سلطۀ عقلانی قانونی) مطرح کرده است. اما از آنجایی که وبر در بسیاری از مواقع بر روش‌شناسی خودش در عمل چندان وفادار نمي‏ماند در این باب نیز هنگام بحث از اقتدار کاریزماتیک یک خط سیر مشخص را در بحث پیش نمي‏برد بلکه نکات مهم و گوناگون و البته درخشانی را در باب اقتدار کاریزماتیک مطرح مي‏کند. نکاتی که بعضاً تا مرز تناقض با یکدیگر متفاوتند. بیشتر این تناقضات نیز درباب چگونگی پیدایش و ایجاد این نوع اقتدار است.

بررسی ما نشان می‌دهد که این امر ناشی از دو مسئله است. اولاً بحث کاریزما و اقتدار کاریزماتیک اساساً بحثی پیچیده و چند بعدی است. همین امر باعث شده است که تعریفی دقیق و فراگیر از این بحث در میان محققان این حوزه ارائه نشود. این امر ناشی از اولا ذات مفهوم کاریزماست و ثانیاً ناشی از تاریچه استعمال این مفهوم در تحقیقات و آثار گوناگون. در باب ذات مفهوم کاریزما باید به این نکته توجه داشت که میان اقتدار کاریزماتیک و رهبری کاریزماتیک تفاوت وجود دارد. وبر مفهوم كاريزما را در دو زمینة كاملاً متفاوت و در حقيقت متضاد با یکدیگر مورد بحث قرار داده است. كاريزما از یک وجه، معرف نوعي اقتدار است كه در مقابل دو شكل ديگر اقتدار یعنی اقتدار سنتي و اقتدار قانوني قرار مي‏گيرد. از اين حيث، كاريزما، مبنايِ گونه اي از نظم اجتماعي است، اما كاريزما همچنين معرف گونه اي از رهبري نيز هست كه در مقابل اشكال ديگر رهبري قرار مي‏گيرد. از اين جهت، كاريزما به شکل یک عامل، در صحنة تغييرات و تحولات اجتماعي، ظاهر مي‌شود. اين زمينه هاي متضاد ظهور يا عمل كاريزما، منشاء ابهامات و مباحث متعددي گرديده است. حل و فصلِ اين ابهامات و به طور مشخص درك رابطة اين دو شكل از ظهور و بروز كاريزما، پيش شرط ضروريِ فهمِ درست و دقيقِ نظرية وبر است.

رهبر کاریزماتیک شخصی است که به طور کاریزمایی اِعمال اقتدار مي‏کند. در واقع کاریزما در اقتدار کاریزماتیک حُکم پادشاه در اقتدار سنتی یا رییس‌جمهور در اقتدار عقلانی قانونی را دارد. اما از آنجایی که جنس اقتدار کاریزماتیک عاطفی است و نوع رابطه پیروان با رهبر شخصی است، گاهی کاریزما و اقتدار کاریزماتیک به جای یکدیگر به کار رفته است.این امر به خاطر درهم پیچیدگی نوع شخصی اعمال‌کننده این اقتدار با جنس خود اقتدار است. این درهم پیچیدگی به این دلیل است که وجود اقتدار کاریزماتیک صرفا وابسته به وجود رهبر کاریزماتیک است. به عبارت دیگر، رهبر کاریزماتیک خودش هنجار خودش است. کلام رهبر جای حق و تکلیف را مي‏گیرد و نیز خود دلیل اطاعت مي‏گردد. بنابراین با مرگ رهبر کاریزماتیک این نوع از اقتدار نیز رو به افول مي‏رود. اما در اقتدار عقلانی و سنتی چون اقتدار‏ها پایدار و مداومند، با مرگ یک حاکم، حاکمی دیگر جای او را مي‏گیرد. البته بد فهمی دیگر، ناشی از همنامی اقتدار کاریزماتیک و رهبری کاریزماتیک به عنوان حاکم است. شاید اگر اسم حاکم و فرمانروا در این نوع اقتدار«کاریزما» نبود این خلط مفهومی کمتر روی مي‏داد.

اما در باب تاریخچه استعمال این مفهوم در حوزه‌های مطالعاتی گوناگون محققان مختلف برداشتهای متفاوتی از این مفهوم داشته اند. بنابراین مشکلی که به پیروان وبر مربوط می‌شود، این است که آن‌ها مفهوم کاریزما را در موارد بسیار به قدری بسط داده‏اند که تمایزاتی که بین مصادیق این مفهوم وجود دارد از بین رفته است . آشکار است که استفاده‌ی کلی از یک مفهوم کلیدی آن را بی‌ارزش و بی‌بها می‌کند. در واقع مفهومی که بتواند همه چیز را در بر بگیرد، هیچ چیزی را نشان نمي‏دهد.

همچنین وبر در باب کاریزما در آثارش به صورت پراکنده و نامنسجم صحبت کرده است. به گونه‏اي که باب برداشتهای مختلف از این مفهوم را در آثارش باز گذاشته است. بسياري از نويسندگان و شارحين وبر به اين نكته اشاره كرده‏اند كه وبر تعريفی واضح از اقتدار كاريزماتيك ارائه نكرده است. و گاه نكات متناقض و دو پهلويي در باب كاريزما و اقتدار كاريزماتيك بیان کرده است . اين ابهامات در بحث اقتدار كاريزماتيك باعث شده است برداشتهاي چندگانه‌اي از مفهوم كاريزما و ظهور و پیدایش آن صورت بگیرد. اما به طور کلی می توان دو دسته برساخت نظری از تئوری وبر ارائه داد.

دسته اول کاریزما را ناشی از ظهور یک سری ویژگی­های خارق­العاده در یک شخص می­بینند و بر این اساس تاریخ را فرایندی می­بینند که گاه در آن افرادی با ویژگی­های شخصیتی خاص که موهبت الهی و فرابشری دارند ظهور می­کنند و جهت تاریخ را دگرگون می­سازند (فردریک، 1961). بنابراین اساساً سئوالات فوق که در باب چرایی و چگونگی اجتماعی ظهور رهبران کاریزماتیک است در این رویکرد امکان طرح ندارد.

دسته دوم بر این عقیده­اند که صرف وجود برخي صفات در رهبر، برای ظهور رهبری کاریزمایی كافي نيست، بلكه آنها بايد از سوي پيروان مورد پذيرش قرارگيرند. از اين نظر، كانون مطالعه بايد بر چگونگي و چرايي پذيرش رهبر توسط پيروان متمركز شود. بنابراين، سؤال اصلي تحقيق، به جاي سؤال «چه كسي كاريزما مي‏شود؟»، بايد این سؤال باشد که «چگونه و تحت چه شرايطي پيروان، یک كاريزما را باور مي‏كنند؟[[10]](#footnote-10). اگر بخواهيم اين سؤال را كامل‏تر و دقيق‏تر مطرح كنيم، بايد به اين سؤال بپردازيم كه «چرا و چگونه پاسخ كاريزمايي در پيروان برانگيخته مي‏شود؟»، چون باور كردن كاريزما، همة قضيه نيست و پيرو، براي مشاركت در جنبش كاريزمايي، به چيزي بيشتر از صرف باور نياز دارد. اينكه چرا ناگهان گروهي از انسان‏ها زندگي عادي و كنش روزمره را رها مي‏كنند و با شور و هيجان، گرد يك رهبر را می‏گیرند و با سرسپردگي فرامين او را اطاعت مي‏كنند، پيچيده‏تر از آن است كه بتوان آن را فقط با عواملي نظير پذيرش صفات رهبر تبيين كرد. حداقل آنكه بايد گفت كه اين عامل شناختي (پذيرش صفت رهبر توسط پيرو)، به عامل كمكي ديگري هم نياز دارد تا انرژي انگيزشي لازم را براي ايجاد حركت و فداكاري در پيروان تأمين كند. در توضيح علل چنين پاسخي بايد به سراغ متغيرهاي ميانجي ديگري نيز رفت كه مهمترين آنها وضعيت اجتماعي و هيجانات ناشي از آن مانند «شور، اميد و نااميدي» است (گیرتز، 1983؛ ویلنر، 1984؛ برایمن، 1992؛ هوگ، 1357؛ جلایی پور و فولادیان، 1387). معمولاً مهمترين وضعيت اجتماعي كه مي‏تواند اين هيجانات را ايجاد كند و باعث ظهور کاریزما شود، بحران است (بارنس، 1978؛ اندریسن، 1998؛ وبر، 1382). ماکس وبر معتقد بود که کاریزما در شرایط بحرانی شکل می­گیرد (وبر، 1947).

بنابراین این پرسش طرح می‌شود که آیا در هر شرایط بحرانی‌ای کاریزما ظهور می­کند؟ اساسا چه نوع بحرانی و در چه سطح از گستردگی، عمق و شدتی می‌تواند باعث گرایش افراد به قبول فردی به عنوان رهبر کاریزماتیک شود؟ و یا اینکه در چه جوامعی با چه ساختارهای اجتماعی و تاريخي، شرایط بحرانی می­تواند منجر به ظهور کاریزما شود؟

همان‌طور كه در قسمت‌هاي قبل اشاره شد، هدف وبر تعيين چگونگی ظهور كاريزما و سلطۀ كاريزمايي نبوده است و بنابراين به صورت جسته و گريخته و بعضاً بنا به ضرورت، و به طور مبهم به شرايطي اشاره كرده است كه باعث ظهور رهبر كاريزماتيك مي‌شود و از مفاهيمي مبهم همچون «شرايط غيرعادي» و «بحران» به عنوان متغيرهاي تبيين‌كنندۀ ظهور كاريزما ياد مي‌كند: «رهبري كاريزمایي در معناي نوعي. . . هميشه از اوضاع غيرعادي، به ويژه اوضاع سياسي و اقتصادي، يا از حالات روانيِ غيرعادي، به ويژه مذهبي، يا از هر دويِ آنها ناشي مي‏شود» (وبر1978: 1129).

با توجه به مطالب طرح شده، ما در این مقاله رویکرد پیرو محور را به عنوان رویکردی جامعه شناختی و قابل بررسی برساخت کرده ایم. در این رویکرد اساس بحث بر تلقی پیروان از رهبر کاریزمایی قرار دارد و اعتبار کاریزما ناشی از تایید و قبول پیروان است. همچنین پیروان در شرایط خاصی از نظر روحی و روانی به دنبال منجی و کاریزما هستند که وضعیت روحی خود ناشی از شرایط بحرانی اجتماعی است. بنابراین تغییرات، بحرانهای اجتماعی و تحولات ساختاری اجتماعی و نهادهای ناشی از آن، زمینه و علت اصلی ظهور رهبران کاریزماتیک قلمداد مي‏شود.

منابع و ماخذ

بشیریه، حسین(1382)، *انقلاب و بسيج اجتماعي*، تهران: دانشگاه تهران.

بندیکس، راینهارد (1382)، *سیمای فکری ماکس وبر*، ترجمة محمود رامبد، تهران: هرمس.

پارکین، فرانک (1384)، *ماکس وبر*، ترجمة شهناز مسمی‌پرست، تهران: ققنوس.

ترنر، برايان (1379)، *ماكس وبر و اسلام* ، ترجمة سعيد وصالي، تهران: روزافزون.

جلایی پور ،حمید رضا و مجید فولادیان (1387)، «شرایط شکل‏گيري یا افول رهبری کاریزماتیک»، پژوهشنامة *علوم* *سیاسی*، س 3، ش 4.

فروند، ژولين (1383)، *جامعه‏شناسي ماكس وبر*، ترجمة عبدالحسين نيك‏گهر ، تهران: نيكان.

کچویان،حسین(1388) چگونگی شکلگیری نظم اجتماعی در جامعه. جزوه کلاسی دوره دکتری

هوگ، سيدني (1357)، *قهرمان در تاريخ*، ترجمة خليل ملكي، تهران: رواق.

وبر، ماكس (1374)، *اقتصاد و جامعه*، ترجمة عباس منوچهري و دیگران، تهران: مولي.

وبر، ماکس (1382)، *دین، قدرت، جامعه*، ترجمة احمد تدین، تهران: هرمس.

Aberbach, David (1996), *Charisma in politics, religion and The media*, London: Macmillan.

Andrian، Charies & David Apter )1998), *Political Protest And Social change,* London: Macmillan.

Barness, Douglas F. (1978), “Charisma and Religious Leadership: An Historical Analysis”, *Journal of the Scientific Study of Religion,* 17(1), pp. 1 – 18.

Bensman, J. & M. Givant (1975), *Charisma and Modernity: The Use and Abuse of a Concept.*

Beyer J. M. (1999) *“*Taming and promoting charisma to change organizations*”, Leadership Quarterly,* 10 (2), pp. 307 – 330.

Bligh, Mc (2004), *“*Responses Before and After the September 11th Terrorist Attacks*”, The Leadership Quarterly,* 15, pp. 211 – 239.

Bligh, Michelle et al. (2005), *Charisma under crisis: Presidential leadership, rhetoric, and media*

Bryman, Alan )1992), *Charisma And Leadership in organization,* London: Sage Publications.

Conger, JAY et al. (2000), “Journal of Organizational Behavior J”, *Organiz, Behav.* 21, pp. 747 - 767.

Downton, James (1973), *Rebel Leadership: Commitment and Charisma in the Revolutionary Process. New York: Free.*

 Ethlyn A. (2009), “Crisis, charisma, values, and voting behavior in the 2004presidential election, The Leadership Quarterly”, vol 20, pp. 70 - 86, journal homepage: www. e lsevi e r. com/locate/leaqua.

Flynn, Francis J. & Barry M. Staw (2004), “Lend Me Your Wallets: The Effect Of Charismatic Leadership On External Support For An Organization”, *Strategie Management Journal Streit, Mgml. J.* , 25: pp. 309 - 330.

Friedland, William (1964), *For a Sociologicalc Oncepto Fcharisma*, Oxford: University Press and Social Forces.

Friedrich, Carl J. (1961), “Political Leadership and Charismatic Power”, *The Journal of Politics,* February 1961.

Geertz, C. (1983), *Centers, Kings, and Charisma: Reflections of the Symbolics of Power, in G. Geertz, Local Knowledge: Futher Essays In Interprective Anthroplogy,* New York: Basic Books.

Gerth, H. H. & W. Mills (1948), *From Max Weber: Essays in Sociology*, Oxford: Oxford University Press.

Halverson Stefanie Kathleen, et al. (2004), *Charismatic leadership in crisis situations: A laboratory investigation of stress and crisis*, Small Group Research.

House, R. & W. Spangler )1990), *Personality and Charisma in the U.S. Presidency: a Psychological Theory of Leader ettectivencas*, un Published Paper, Qouted in Bryman.

Hunt, J. G. et al. (1999), “The effects of visionary and crisis-responsive charisma on followers: An experimental examination of two kinds of charismatic leadership”*. The Leadership Quarterly*, 10 (3), pp. 423 - 448.

Jayakody, J. A. S. K. (2008), “Charisma as a cognitive-affective phenomenon: a follower-centric approach”, *Management Decision,* Vol. 46, No. 6, pp. 832 – 84.

Kane. A. (1991), “Analytic and Concrete Forms of the Autonomy of Culture”, *Sociological Theory*, 9. pp. 53 - 69.

Khurana, R. (2002), *Searching for a Corporate Savior: The Irrational Quest for Charismatic CEOs,* Princeton: Princeton University Press.

Kirk, K. Thor (1995), *Charisma and power orientation, Effects on leader performance and follower satisfaction*, George Mason University.

[Lindholm](http://www.amazon.com/Charles-Lindholm/e/B001H6NLUM/ref%3Dntt_athr_dp_pel_1), Charles (1990), *Charisma, London: Wiley-Blackwell*

Madsen, Douglas & Peter G. Snow (1991), *The Charismatic Bond: Political Behavior in Times of Crisis*, Cambridge: MA: Harvard University Press.

Meindl, J. R. (1993), *“The romance of leadership as a follower - centric theory: A social constructionist approach”, The Leadership Quarterly,* 6 (3), pp. 329 - 341.

Merolla ,Jennifer et al. (2007), “Crisis, Charisma, and Consequences: Evidence from the 2004 U. S. Presidential Election”, *The Journal of Politics,* vol. 69, no. 1, pp. 30 – 42.

[Mommsen](http://www.amazon.com/Wolfgang-J.-Mommsen/e/B001IYX4SM/ref%3Dntt_athr_dp_pel_1), Wolfgang J. (1989), *The Political and Social Theory of Max Weber*, London: Policy Press.

# [Mommsen](http://www.amazon.com/Wolfgang-J.-Mommsen/e/B001IYX4SM/ref%3Dntt_athr_dp_pel_1), Wolfgang J. (1974), *Age of Bureaucracy: Perspectives on the Political Sociology of Max Weber (Explorations in Interpretative Sociology)*, Blackwell Publishers.

Peabody, Norbert (1991), “in Whose Turban Does the Lord Reside?: The Objectification of Charisma and the Fetishism ofObjects in the Hindu Kingdom of Kota”, *Comparative Studies in Society and History,* vol. 33, no. 4, pp. 726 – 754.

Pearson, C. M. & J. A. Clair (1998), “Reframing crisis management”*, Academy of Management Review,* 23 (1), pp. 59 - 76.

Post, Jerrold M. (1986), “Narcissism and the Charismatic Leader-Follower Relationship”, *Political Psychology,* vol. 7, no. 4.

Ratnam, K. J. (1964), “Charisma and Political Leadership”, *Political Studies,* 12, pp. 341 - 354.

Roberts, Kenneth M. (1995), “Neoliberalism and the Transforma- tion of Populism in Latin America: The Peruvian Case”*, World Politics*, 48 (1): pp. 82 - 116.

Roth, G. (1979), *“*Charisma nd Counterculture*”. In G. Roth & W. Schluchter (eds.), Max Weber's Vision of History*, Berkeley: University of California Press , pp. 119 - 143

[Sanders](http://www.amazon.com/Jack-T.-Sanders/e/B001K8JEYE/ref%3Dntt_athr_dp_pel_1), Jack T. (2000), *Charisma, Converts, Competitors: Societal and Sociological Factors in the Success of Early Christianity*, SCM Press.

[Schiffe](http://www.amazon.com/Irvine-Schiffer/e/B001KHXYL4/ref%3Dntt_athr_dp_pel_1), Irvine (1983), *Charisma: Psychoanalytic Look at Mass Society Hardcover*, Toronto: University of Toronto Press.

Schlesinger, A. (1960), “On Heroic Leadership”*, Encounter,* 15, pp. 3 - 11.

Seligman, Adam (1990), “Reviewed Moral Authority and Reformation Religion: On Charisma and the Origins of Modernity”, *International Journal of Politics, Culture and Society,* vol. 4, no. 2, pp. 159 - 179.

Shamir, B. & J. M. Howell (1999), “Organizational and contextual influences on the emergence and effectiveness of charismatic leadership”, *The Leadership Quarterly*, 10 (2), pp. 257 - 283.

Simon, A. F. (2006), “Leadership and managing ambivalence”, *Consulting Psychology Journal: Practice and Research,* 58, pp. 91 - 105.

Smith, Philip (2000), “culture and charisma: outline of a theory”*, Department of Anthropology and Sociology, University of Queensland Australia, Social Research,* 42 (4), pp. 570 - 614.

* Steyrer, J. (1998). Charisma and the archetypes of leadership. Organization Studies, 19 (5), 807−828.

Thomas E. Dow, Jr. (1969), “The Theory of Charisma, The Sociological Quarterly”, vol. 10, no. 3, pp. 306 - 318.

Weber Max (1947), *The Theory of Social and Economic Organizatio,* Trans. A. M. Henderson and T. Parsons, New York: Oxford University Press.

Weber,Max (1946), *Essays in Sociology,* edited by H. H. Gerth and C. w. Mills, Oxford University Press.

Webwr, Max (1978), *Economy and Society,* edited by Gunther Roth and Claus Wittich, vol 2, California: University of California press.

Weyland, Kurt (2003), “Economic Voting Reconsidered: Crisis and Charisma in the Election of Hugo Chaivez”, *Comparative Politi - cal Studies,* 36 (7), pp. 822 - 848.

# [Willner](http://www.google.com/search?tbo=p&tbm=bks&q=inauthor:%22Ann+Ruth+Willner%22), Ann Ruth (1984), *The Spellbinders: Charismatic Political Leadership*, Yale University Press.

Winner, A. R. & D. Willner (1965), “The Rise and Role of Charismatic Leaders”, *The Annals of the Amencan Academy of Political and Social Science*,3 (58), pp. 77 - 88.

Zaccaro, S. J. (2007), “Trait-based perspectives of leadership”, *American Psychologist,* 62, pp. 6 –

1. دکتری جامعه شناسی نظری فرهنگی و عضو هیات علمی گروه علوم اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد fouladiyan@um.ac.ir [↑](#footnote-ref-1)
2. باید به این نکته توجه داشته باشیم که اساس بحث اقتدار کاریزماتیک در کتاب اقتصاد و جامعه طرح شده است و این کتاب پس از مرگ وبر به چاپ رسیده است و او هرگز فرصت بازبینی و ویرایش محتوایی کتاب را نداشته است. [↑](#footnote-ref-2)
3. Philip Smith [↑](#footnote-ref-3)
4. تیپ ایده آل با تشدید یک سویه یک یا چند دیدگاه و با به هم پیوستن تعدادی پدیده­های مجزا، پراکنده و تودار که گاهی به تعداد زیاد می‌یابیم، گاهی به تعداد کم و جابه­جا هیچ، که برحسب دیدگاه­های یک سویه پیشین انتخاب و برای تشکیل یک تابلوی فکری همگن مرتب شده­اند، یک نمونه مثالی ساخته می­شود(وبر، رساله درباره نظریه علم: 819 به نقل از فروند، 1383: 56).به بیان دیگر تیپ­ایده­آل بدینسان به دست می­آید که پژوهشگر با به­هم پیوند دادن تعداد زیادی از نمودهای جداگانه، پراکنده، و ضمنی، که گاه فراوان یافت می­شوند، گاه نادرند و زمانی هم اصولاً نایاب، می­کوشد بر یک یا چندین دیدگاه به­طور یک­جانبه تاکید ورزد و همه آن­ها را براساس دیدگاه­های انتخاب شده قبلی تنظیم کند تا بتواند یک جدول فکری یکپارچه بسازد. چنین جدولی را که دارای خلوص مفهومی است هیچ جا در واقعیت نمی­توان یافت: این جدول نوعی ناکجاآباد مفهومی است. کار تاریخی عبارت خواهد بود از تعیین این­که واقعیت در هر مورد تا چه حد به چنین جدول ایده­آل نزدیک یا از آن دور است، تا چه حد مثلا می­توان کیفیت «اقتصاد شهری» را از لحاظ معنائی، به اقتصاد یک شهر معین نسبت داد(آرون، 1382: 654). [↑](#footnote-ref-4)
5. این تفکیک به این وضوح در تمام آثار وجود ندارد. مثلا بسیاری از آثار ابتدا دیدگاههای پیرو محور را به عنوان چارچوب تئوریک خود مشخص کرده اند اما با رویکرد رهبر محور به تبیین موضوع پرداخته اند. البته بسیاری از این مشکلات ناشی از همان خلط مفهومی‌ای است که در ابتدا به آن اشاره شد. در این قسمت تلاش مي‏شود تا با تمیز این رویکردها از یکدیگر تا حد امکان رویکرد رساله به طور شفاف مشخص شود. [↑](#footnote-ref-5)
6. وبر این اصطلاح را در مورد رهبری بکار می‌برد که اقتدارش از این مسئله ناشی می‌شود که پیروانش در او «قدرت‌ها یا ویژگی‌های فراطبیعی، فراانسانی یا دست‌کم استثنایی‌ای» تشخیص می‌دهند «که تصور می‌کنند مبنایی روحانی یا ستودنی دارند.» (weber, 1964: 358-9) «چنین تشخیصی مطیع اقتداری است که برای اعتبار کاریزما جنبه‌ی تعیین‌کننده دارد.» (weber, 1964: 359) چنین تشخیصی مستلزم «طرفدای شخصی کامل پیروان از صاحب این ویژگی‌ها است و از اشتیاق یا نومیدی و امید سر بر می‌آورد.» (weber, 1964: 359) [↑](#footnote-ref-6)
7. به این موضوع بصورت مفصل در قسمت رویکرد پیرو محور خواهیم پرداخت. [↑](#footnote-ref-7)
8. یکی از نکات جالب در باب کاریزما (مخصوصا کاریزمای سیاسی) آن است که با اینکه این نوع رهبری و اقتدار از نظر ویژگی های نادر و انگشت شمار بودن شباهت زیادی با پدیده انقلاب دارند، اما از آنجایی که اقتدار کاریزماتیک به شکل مفهومی همیشه مبهم طرح شده است و فضای تئوریک روشنی در باب آن وجود ندارد و در عوض از پدیده انقلاب برداشتی تقریبا مشترک در نزد محققان شکل گرفته است، لذا مشاهده مي‏شود که حیطه نظریه پردازی در باب انقلابها با انبوهی از نظریات در سطوح مختلف مواجه است و اساسا یک حوزه مطالعاتی فَربه پیرامون این مفهوم شکل گرفته است. اما پدیده رهبری و اقتدار کاریزماتیک به دلیل همان ابهام مفهومی و یا تسلط بینشهای رهبر محور متاسفانه حوزه ای فقیر در حوزه نظریه پردازی به حساب مي‏آید. [↑](#footnote-ref-8)
9. Client - Patron [↑](#footnote-ref-9)
10. كاريزما، اساساً در مفهوم وبري خود، اشاره به نوعي رابطة اقتداري دارد. كاريزما همة يك شخصيت نيست، بلكه فقط يك تئوري براي توضيح چگونگي و دلايل تبعيت پيرو از رهبر است كه به نوبة خود، ناشي از تصوري استثنايي است كه پيرو از رهبر پيدا مي‏كند. چنين تصوري ممكن است كامل يا ناقص باشد. به عبارت ديگر، ممكن است پيرو به دليل آگاهي و اعتقاد به بخشي از صفات رهبر به او ايمان آورده باشد. از آن گذشته، هر پيرو ممكن است به دليل صفتي به رهبر ايمان آورده باشد كه با صفات مورد باور پيرو ديگر متفاوت است (بنديكس، 1382: 338). [↑](#footnote-ref-10)